

## چوب گز، توتم سیستان و چرای مرگ رستم؟

حجت اله رئیسی<sup>۱</sup>، میثم زارع<sup>۲</sup>، زهرا تدین<sup>۳</sup>، حیدرعلی دهمرده<sup>۴</sup>

۱. دکتری زبان و ادبیات فارسی، مدرس دانشگاه زابل، زابل، ایران

۲. دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شیراز، مدرس دانشگاه فرهنگیان، شیراز، ایران

۳. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات غنایی، مدرس دانشگاه، مرکز تحصیلات تکمیلی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

۴. دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات، دانشگاه زابل، زابل، ایران

\* ایمیل نویسنده مسئول: [hojjatraeisi@uoz.ac.ir](mailto:hojjatraeisi@uoz.ac.ir)

### چکیده

داستان رستم و اسفندیار از خواندنی‌ترین داستان‌های شاهنامه، فردوسی است. همه جای این داستان پر از رمز و پیچیدگی است، از رویین تنی اسفندیار گرفته تا کشته شدن او به وسیله تیر گز. اسفندیار می‌خواهد دین بهی را گسترش دهد و به فرمان گشتاسب رستم را دست بسته نزد او برد، اما رستم ننگ بند را نمی‌پذیرد و ناچار به جنگ با اسفندیار می‌شود. رستم از پس رویین تنی و دلآوری اسفندیار بر نمی‌آید و پس از اینکه نخستین بار از اسفندیار شکست می‌خورد؛ از آب می‌گذرد و به سوی ایوان خود باز می‌گردد. رستم این بار برای شکست دادن اسفندیار به هر کاری دست می‌زند و با کمک سیمرغ، زال و تیر گز اسفندیار رویین تن را از پای درمی‌آورد. در حقیقت این چوب گز است که اسفندیار را می‌کشد؛ نه چیز دیگر. این چوب و درخت نیز یکی از عناصر اسرارآمیز در تاریخ سیستان است؛ گزی که توتم منطقه سیستان است و نباید به آن آسیبی رساند. بر اساس همین باور هر کس حرمت توتم را رعایت نکند و یا به آن آسیب برساند، مستحق مجازات و پادافرهی دهشتناک می‌گردد، شاید به همین جهت است که رستم به دلیل بریدن و آسیب رساندن به این چوب که توتم است و ساختن تیر از آن گرفتار عذاب می‌شود، چنانکه پس از خیانت به توتم، خود کشته می‌شود و قبیله‌اش نیز اسیر حملات بهمن می‌گردند.

کلیدواژگان: رستم، اسفندیار، چوب گز، توتم، سیستان



شبهه استناددهی: رئیسی، حجت اله، زارع، میثم، تدین، زهرا، و دهمرده، حیدرعلی. (۱۴۰۳). چوب گز، توتم سیستان و چرای مرگ رستم؟. گنجینه زبان و ادبیات فارسی، ۲(۱)، ۳۳-۴۴.

© ۱۴۰۳ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۲۳ فروردین ۱۴۰۳

تاریخ بازنگری: ۱ خرداد ۱۴۰۳

تاریخ پذیرش: ۸ خرداد ۱۴۰۳

تاریخ چاپ: ۲۰ خرداد ۱۴۰۳

## The Treasury of Persian Language and Literature

### The Tamarisk Wood, the Totem of Sistan, and the Cause of Rostam's Death?

HojjatAllah Raeisi<sup>1</sup>, Meisam Zare<sup>2\*</sup>, Zahra Tadayyon<sup>3</sup>, Heidarali Dahmarde<sup>4</sup>

1. PhD in Persian Language and Literature, Lecturer at Zabol University, Zabol, Iran

2. PhD in Persian Language and Literature, Shiraz University, Lecturer at Farhangian University, Shiraz, Iran

3. PhD Student in Ghanaian language and literature, university lecturer, Graduate Education Center, Payam Noor University, Tehran, Iran

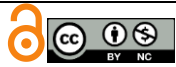
4. Associate Professor of Persian Language and Literature, Faculty of Literature, University of Zabol, Zabol, Iran

\*Corresponding Author's Email: hojjatraeisi@uoz.ac.ir

#### Abstract

The story of Rostam and Esfandiar is among the most captivating narratives in Ferdowsi's Shahnameh. Every part of this story is filled with symbolism and complexity, from Esfandiar's invulnerability to his death by a tamarisk arrow. Esfandiar seeks to spread the Zoroastrian faith and, by order of Goshtasp, intends to bring Rostam to him in chains. However, Rostam refuses the disgrace of bondage and is compelled to engage in battle with Esfandiar. Unable to overcome Esfandiar's invulnerability and bravery, and after being defeated in their first encounter, Rostam withdraws and returns to his palace. This time, determined to defeat Esfandiar, he resorts to every possible means and, with the assistance of Simurgh, Zal, and a tamarisk arrow, brings down the invulnerable Esfandiar. In fact, it is the tamarisk wood that kills Esfandiar, nothing else. This wood and tree constitute one of the mysterious elements in the history of Sistan—the tamarisk, which functions as the totem of the Sistan region and must not be harmed. According to this belief, anyone who fails to respect the totem or causes it harm is subject to severe punishment and dreadful retribution. Perhaps for this reason, Rostam, due to cutting and damaging this sacred wood and fashioning an arrow from it, becomes afflicted with suffering; thus, after betraying the totem, he himself is killed, and his tribe falls victim to the attacks of Bahman.

**Keywords:** *Rostam, Esfandiar, tamarisk wood, totem, Sistan*



**How to cite:** Raeisi, H., Zare, M., Tadayyon, Z., & Dahmarde, H. (2024). The Tamarisk Wood, the Totem of Sistan, and the Cause of Rostam's Death?. *The Treasury of Persian Language and Literature*, 2(1), 33-44.

© 2024 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 11 April 2024

Revise Date: 21 May 2024

Accept Date: 28 May 2024

Publish Date: 09 June 2024

مقدمه

داستان رستم و اسفندیار یکی از داستان‌های شگفت، مبهم و هیجان‌انگیز شاهنامه است. در این داستان، که نوعی تراژدی است، دو انسان برحق، روبه‌روی هم قرار می‌گیرند و اسفندیار کشته می‌شود. از این حیث می‌توان گفت داستان «رستم و اسفندیار با عالی‌ترین تراژدی‌های جهان پهلو می‌زند» (1).

درباره جنگ رستم و اسفندیار سخنان فراوانی گفته شده است و هر کس به نوبه‌ی خود در این باره اظهارنظرهایی نموده است. در این نوشتار نیز در این باره نظریه‌ای ارائه شده که تقریباً بدیل و بی‌سابقه است.

آنچه بیشتر از همه در مورد جنگ رستم و اسفندیار مطرح است، این است که این جنگ بیشتر یک جنگ مذهبی به نظر می‌رسد؛ چنان‌که شکست رستم از اسفندیار، شکست قهرمان آیین زرتشت در برابر پهلوان آیین کهن غیرزرتشتی است (2). رستم در رویارویی‌ای که با اسفندیار دارد، به او می‌گوید:

چه نازی بدین تاج گشتاسبی / بدین تازه‌آیین لهراسبی (3)

به نظر می‌رسد که رستم دارای آیین مهر است؛ زیرا یکی از مراکز مهم مهرپرستی نیم‌روز است که از اسمش پیداست و رستم اهل نیم‌روز است. چون روز، برابر خورشید و خورشید برابر مهر است. نپذیرفتن دین زرتشت از سوی رستم و خاندان او در تاریخ سیستان، مجمل‌التواریخ و الفصص، زین‌الخبار، روضه‌الصفا نیز آمده است (4).

نمود دیگری که می‌توان به آن به عنوان مهرپرستی رستم اشاره کرد، گرز رستم است: «گرز رستم سرش به شکل گاو است. این گرز در اصل متعلق به فریدون بود که خود پرورده‌ی گاوی به نام پرمایه بود. فریدون وارث جمشید (مهر) است. گاو در ادبیات مهرپرستی داستانی دارد. مهر با گاو کشتی می‌گیرد و او را می‌کشد. از هر عضو گاو، گیاهی می‌روید و از خون او درخت انگور (شراب) پدید می‌آید» (5).

و نکته قابل توجه دیگر این است که نام پدر رودابه، مادر رستم، مهراب است و این نکته شایان ذکر است که مهر خورشید است و مهراب در اصل محل نیایش ایزد مهر بوده است. در داستان زال و رودابه، شخصیت‌ها در پیوند با خورشید هستند و این داستان یادگار عصر مهرآیینی است. در همین داستان رستم و اسفندیار، «وقتی رستم شنید که دو فرزند اسفندیار کشته شدند، به خورشید سوگند خورد» (5).

یکی از مسائل مهم در مورد این داستان این است که «زال و رستم شاهی لهراسب را به جانشینی کیخسرو به‌آسانی نپذیرفتند و با او درافتادند و گرچه در پایان کنار آمدند، ولی ناخشنودیشان باقی ماند و آنگاه که گشتاسب با تکیه به نیروی بیگانه به شاهی رسید، این ناخشنودی طبعاً اوج گرفت. گشتاسب شاهی است که تاج از پهلوانان و بزرگان ایران نگرفته، بلکه از لشکر روم گرفته است. رستم، پهلوان درگاه گشتاسب نیست، تا جایی که به هنگام حمله‌ی ارجاسب به ایران و هزیمت گشتاسب، خبری از رستم نیست. رستم که گشتاسب را به شاهی قبول ندارد و آنگاه که با اسفندیار درمی‌افتد، همه چیز را رو می‌کند» (1).

در این تراژدی در شاهنامه‌ی بزرگ فردوسی، وقتی بین دو پهلوان بزرگ جنگ رخ می‌دهد، ابتدا اسفندیار رویین‌تن با چند تیر، تن رستم زال و رخس، یاور همیشگی‌اش را زخمی می‌کند و با خود گمان می‌برد که کار رستم دیگر به پایان رسیده است:

بران سان بخستم تنش را به تیر / که از خون او خاک شد آبگیر

ز بالا پیاده به پیمان برفت / سوی رود با گبر و شمشیر تفت

برآمد چنان خسته زان آبگیر / سراسر تنش پر ز پیکان تیر

برآیم که چون او به ایوان رسد / روانش ز ایوان به کیوان رسد (3)  
اما رستم زمانی که از آب می‌گذرد، گویی جان تازه‌ای در وی دمیده شده و حیاتی دوباره یافته است. این نشان می‌دهد که گذشتن از آب در اساطیر ایران اهمیت ویژه‌ای دارد. «اغلب قهرمانان پیش از دست یافتن به موفقیتی بزرگ، از آب می‌گذرند. این شاید در اصل

بر این پایه استوار باشد که با هر بار از آب گذشتن، تولدی تازه و قوع یافته است. آب با زهدان مادر مربوط است و هر تولد تازه‌ای، پاکی، تقدس و قدرت تازه‌ای است» (6).

معانی نمادین آب خود بیشتر در سه مضمون اصلی خلاصه می‌شود: «چشمه‌ی حیات، وسیله تزکیه و مرکز زندگی دوباره» (7). همچنین گفته شده است: «آب دربرگیرنده تمام نیروهای بالقوه و بدون شکل، جرثومه‌ی اجرام، تمامی نویده‌های پیشرفت و همچنین تمامی تهدیدهای فروپاشی است. شناور شدن در آب برای خروج از آن، بدون حل شدن کامل در آن، فقط توسط یک میت نمادین میسر است و به معنی بازگشت به مبدأ است» (7).

رستم از رود گذشته، نزد زال می‌رود. زال از دیدن رستم با آن بدن مجروح و زخمی اندوهناک گشته و سیمرغ را به یاری می‌خواند. اینجاست که سیمرغ راز از کار اسفندیار می‌گشاید و به رستم می‌گوید که دست از جنگ با اسفندیار بردارد؛ که هر کس اسفندیار را بکشد، گرفتار عذاب می‌گردد:

که هر کس که او خون اسفندیار / بریزد ورا بشکرد روزگار

همان نیز تا زنده باشد ز رنج / رهایی نیابد، نماندش گنج

بدین گیتیش شوربختی بود / و گر بگذرد، رنج و سختی بود (3)  
«در این تراژدی، رستم از همان آغاز با چشم باز توفان بنیان‌کنی را که به سوی او می‌آید، می‌بیند. او انسان مختاری است. آزادانه تصمیم می‌گیرد؛ اما در همین آزادی و اختیار، جبر ویران‌گری نهفته است. هرچه می‌کوشد که خود را از چنگ این جبر برهاند و یا بر آن چیره شود، مقدورش نیست. «آزادانه» نابودی را برمی‌گزیند» (1).

#### سیمرغ:

سیمرغ مرغی است که در کوه البرز، کوهی مقدس، جای دارد. در اوستا، سیمرغ بر درخت شگفت ویسوبیش (wisopobish) که در میان دریای فراخکرت است، آشیانه دارد و آن درختی است که بذر همه‌ی نهال‌ها در اوست. می‌شود گفت که خاصیت درمانگری

سیمرغ در مورد رودابه و تولد رستم با همین درخت است. سیمرغ را نیز به نوعی می‌توان نمادی از آیین مهر به حساب آورد؛ زیرا «ایزد مهر نیز بر فراز بلندی‌های کوه البرز جای دارد. او بر کوه البرز می‌نشیند و همه را نظاره می‌کند تا کسانی را که در پیمان خود فریب‌کارند و به گونه‌ای اهریمنی رفتار می‌کنند، کیفر دهد. جایگاه ایزد مهر، آن‌گونه که شایسته‌ی خدایان است، بر کاخی بلند تصور شده است. بنا به مهریشت، مهر کاخی بلند بر فراز کوه البرز دارد» (8).

در شاهنامه چهار بار از سیمرغ نام برده می‌شود: «۱- به هنگام پرورش زال که نقش یک مربی و معلم را به عهده می‌گیرد ۲- به هنگام زاده شدن رستم به عنوان یک جادوپزشک ۳- در هفت‌خان اسفندیار که از صفات روحانی و یزدانی این پرنده خبری نیست ۴- سیمرغ در نبرد رستم و اسفندیار به عنوان نه تنها مرغ شفادهنده، بلکه عامل دودمان زال به شمار می‌رود» (4).

این مرغ افسانه‌ای با توجه به چنین موقعیتی، صاحب اسرار فراوان دیگری نیز هست.

«شگفت اینجاست که سیمرغ علاوه بر درخت «همه‌درمان»، درخت مرگ (گزر) را هم می‌شناسد» (9).

سیمرغ وجود دوگانه‌ای دارد؛ وجود مقدس و اهریمنی. «مقدس هنگامی که به خاندان زال و به حماسه ارتباط می‌یابد و اهریمنی وقتی که از نظرگاه نهاد سیاسی و دینی، به‌ویژه آمیزه‌ای از این دو نهاد که موضع اسفندیار گشتاسبی است، نگریسته می‌شود؛ که از این نظرگاه زال نیز اهریمنی است» (10). شاید به همین جهت است که «رابطه‌ی سیمرغ و پزشکی و زال و جادو را به منظور صیانت رستم در برابر مرگ و پیروزی به اسفندیار و شفا یافتن زخم‌ها و جراحات رخس و رستم، در یک عمل آیینی و جادویی که رنگ و شکل مذهبی یافته است، درمی‌یابیم» (11).

بنیان بهشتی و کاشته شدن به دست زرتشت، تبدیل به درختی مقدس و قبله‌ی «به‌دینان» گشته است.

درختان و گیاهان دیگر نیز در ایران مقدس بوده‌اند. به عنوان نمونه، «ارتباط ریواس با گیاه ریواس باید ریشه‌ای کهن داشته باشد و احتمالاً به عنوان توت‌م در نزد برخی از قبایل ایرانی شناخته می‌شده است» (6).

در جنوب ایران هم چنار مقدس است و آن را در امامزاده‌ها می‌کارند.

در اساطیر و افسانه‌های سایر ملل نیز درختان مقدس دیده می‌شود. «در اساطیر و افسانه‌های بابلی نیز نشانی از گیاه معجزه‌آمیزی که گیاه جاودانگی و زاینده‌گی خوانده می‌شود و نگهبانش شاماش «shamash» خداوندگار خورشید است، دیده می‌شود» (12).

در ایران نیز در آیین مزدیسنا به شدت طبیعت‌پرست بودند (13). در داستان رستم و اسفندیار، سرنوشت این نبرد بزرگ کاملاً وابسته به چوب درختی است به نام «گز». برای روشن شدن بحث، لازم است به باورهای دیرینه در خصوص این درخت اشاره‌ای شود.

«گز درختی است که بیشتر در کناره‌های آب رودخانه روید و آن را به عربی طرفا خوانند و بارش ثمره‌الطرف باشد. امراض چشم و زهر رتیلا را نافع است. درخت گز از درختان گرمسیری و ویژه شوره‌زارهاست. در فارس، کرمان، سکران، زابل و کنار رود ارس فراوان‌تر از سایر مناطق ایران است. درخت گز در زمین‌های خیلی خشک و شور و در زمین‌های ماندابی کنار دریا و مجاور رودخانه‌ها می‌روید و مقاومتش در برابر کم‌آبی بسیار است» (14). در عقاید برخی از روستاهای جنوب، درختچه‌های گز محل ارواح و اجنه است.

«در مراسم سینه‌ی زرتشتیان در یزد، از شاخه‌های درخت گز به عنوان برسم استفاده می‌شود و پیکره‌نگاره‌هایی در طاق‌بستان، مهر، برسمی در دست دارد» (5).

رستم پس از درمان جادویی و تجدید حیاتی دوباره، به جنگ اسفندیار بازمی‌گردد. اسفندیار که از آمدن دوباره‌ی رستم شگفت‌زده می‌شود، می‌داند که این کار زال است و می‌گوید:

شنیدم که دستان جادوپرست / به هنگام یازد به خورشید دست (3)

او به رستم می‌گوید تا این گاه باید تو مرده باشی و باز از نیرنگ زال می‌گویی:

ز نیرنگ زالی بدین سان درست / وگرنه که پایت همی گور جست (3)

در سرتاسر شاهنامه، حضور زال آشکار است و انگار زال بی‌مرگ است. این نشان می‌دهد که شاید زال خدای زمان یا همان زروان باشد.

«زال در پیوند با سیمرغ بر افسون‌ها و نیرنگ‌هایی آگاه است که قادر به درمان رستم و رخس است؛ منتها عملی شدن این آگاهی‌ها همراه با حضور و یآوری سیمرغ است و اصل آگاهی نیز به خود سیمرغ می‌رسد» (11).

رستم با راهنمایی سیمرغ و زال، پیش از جنگ نهایی با اسفندیار، شروع به آماده کردن تیری از چوب درخت گز می‌کند. برای تحلیل بهتر موضوع، لازم است درباره چوب و درخت گز مطالبی ذکر گردد.

#### درخت گز:

در جهان باستان، همیشه طبیعت مقدس بوده و از دیرباز درختان و گیاهان، مورد پرستش اقوام گوناگون بوده‌اند. نباتات قادرند زندگی کنند، بمیرند و دوباره زنده شوند. زنده شدن دوباره‌ی رستنی‌ها سبب می‌شود انسان ابتدایی آن‌ها را چون خدایان، نامیرا بداند؛ از این‌رو گاه به شکل خدایان در میان اقوام مختلف تقدس می‌یابند و مورد ستایش قرار می‌گیرند. آشکارترین نمونه عبادت درخت در شاهنامه، یکی سرو کاشمر زرتشتی است که به سبب

در ادبیات سایر ملل نیز گز مقدس است و از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ مانند اینکه در مصر قدیم، «گز یکی از درخت‌های مقدس اوزیروس «Osiros»، پروردگار باروری، شناخته می‌شده است» (15).

یا اینکه سرودی در ادبیات سومری به جا مانده است و در آن، ایزد تموز را به بوته گز تشبیه کرده‌اند (15).

همچنین «درباره فواید درخت گز در نزد ایرانیان سخنان بسیاری گفته شده است؛ از جمله اینکه ایرانیان به درخت گز احترام بسیار می‌گذاشتند و حتی از ابتدای شروع تاریخی خود تا سرحد پرستش و احترام، این درخت را دوست می‌داشتند» (4).

علاوه بر آنچه گفته شد، درخت گز نماد استقامت، جاودانگی، اقتدار و باروری در منطقه سیستان است و اکنون نیز در هر مکان مقدس و زیارتگاهی در سیستان، درخت گز خودنمایی می‌کند.

در داستان‌های سیستان، داستانی وجود دارد به این‌گونه که وقتی دختر جوانی از دنیا می‌رفت، قبل از دفن، او را با درخت گز عقد می‌بستند تا به این‌گونه رازآلود و نمادین، نقش باروری او را با درخت گز که نماد زاییدگی است، عینیت بخشند.

همان‌طور که گفته شد، گز بوته محلی سیستان است و افسانه‌هایی که درباره چیزی شکل می‌گیرند نیز از ویژگی‌های طبیعی محیط خویش پیروی می‌کنند و گسترش و تنوع این افسانه‌ها، زمینه‌های ایجاد توتم را در اذهان مردم یک منطقه فراهم می‌سازد. در مورد درخت گز نیز این ویژگی مشهود است و شاید به همین جهت بتوان درخت گز را توتم منطقه سیستان دانست. البته در شاهنامه، توتم‌های دیگر گیاهی نیز به چشم می‌خورد. در داستان سیاوش نیز توتم گیاهی به چشم می‌خورد؛ آنجا که فردوسی می‌سراید:

به جایی که مزبه دشت خون / گروی زره برد و کردش نگون  
گیاهی برآمد همان‌گه ز خون / به آنجا که آن طشت شد سرنگون  
گیا را دهم من کنونت نشان / که خوانی همی خون سیاوشان (16)

اهمیت گز از آنجا بیشتر آشکار می‌شود که نام چند مکان در ایران با گز مربوط است؛ مانند دره گز، گردان، گزکی و...

«گز درختی است که به آفتاب سوزان عادت دارد و آب کم می‌خواهد. گز باید مانند کاج یا سرو، درخت خورشید باشد و به اقرب احتمالات در دین مهر مقدس بوده است» (5).

همان‌طور که قبلاً اشاره شد، سیستان محل مهرپرستی بوده است و بدین ترتیب شاید بتوان گفت که گز یکی از مهم‌ترین توتم‌های این منطقه بوده است و جایگاه ویژه‌ای در این منطقه داشته است. از روزگار پیشین درباره گز سخنان زیادی گفته شده است. به عنوان نمونه، سهروردی معتقد بوده است که دو شاخ گز همان دو پر سیمرغ است (17).

سیمرغ نیز هنگامی که راه پیروزی به اسفندیار را به رستم نشان می‌دهد، به او می‌گوید:

بدو گفت شاخی گزین راست‌تر / سرش برترین و تنش کاست‌تر  
بدان گز بود هوش اسفندیار / تو این چوب را خوارمایه مدار (3)  
«تو این چوب را خوارمایه مدار» نشان می‌دهد که چوب گز از اهمیت بسیار بالایی برخوردار بوده است. همان‌طور که اشاره شد، این گز باید به احتمال زیاد توتم منطقه‌ی سیستان باشد؛ توتمی که مردم گزپرست آن را می‌پرستیده‌اند:

ابر چشم او راست کن هر دو دست / چنان‌چون بود مردم گزپرست  
(3)

در این ابیات، برداشتن هر دو دست به سوی بالا می‌تواند نشانگر حالت انسان در زمان پرستش و نیایش در برابر ایزد باشد. «مردم گزپرست ظاهراً همان مهرپرستان هستند که گز را به عنوان خورشید می‌پرستیده‌اند» (5).

ترکیب «گزپرست» در مصراع دوم، آیین «درخت‌پرستی» رایج در ایران پیش از زرتشت را نشان می‌دهد (12).

سیمرغ از رستم می‌خواهد که گز را در آب رز پرورش دهد و بر آتش راست کند و نغز پیکان کهنی بر آن بزند.

از آتش است. همچنین «همان‌گونه که شعاع‌های خورشید نماد باروری، تطهیر و اشراق است، به همان ترتیب، شعله‌های آتش این نمادها را القا می‌کند» (7). یا اینکه «آتش هم مانند آب در عین اینکه می‌سوزاند، تحلیل می‌برد و در عین حال نماد تزکیه و باززایی است» (7). تا اینجا گفته شد که چوب گز توتم منطقه سیستان بوده است که دیگر اکنون این توتم تبدیل به تابو شده است. بنابر آنچه گفته شد، چوب درخت گز که توتم منطقه سیستان بوده است، اکنون به دلیل قرار گرفتن در این موقعیت جدید، تبدیل به تابو می‌شود.

«تابو، هر چیزی را که موجب تحریک و خشم تابو شود، ممنوع می‌سازد و دستورش این است که اگر به این نیرو عمداً یا سهواً اهانتی شود، جلوی انتقام‌جویی آن را باید گرفت» (20).

«در اوستا نیز زیان رساندن به گیاهان، گناه بزرگ به شمار می‌آمده و لغت «اوراسترایا» گناهی بوده است که نسبت به گیاهان سر می‌زد. در آیین گذشته ما، ایزد نگهبان رستنی‌ها بوده است» (21). نشانه دیگری که بر توتم بودن چوب گز دلالت می‌کند، این بیت است که شاعر حماسه‌سرای، فردوسی، در آن چنین می‌فرماید:

چو ببری رستم تن شاخ گز / بیامد ز دریا به ایوان و رز (3)  
 زیرا «چیزهای لاهوتی نمی‌تواند روی زمین قرار گیرد، مگر آنکه آن زمین را در شعاعی معین، به طور کامل از آن خود کند» (22). و در این داستان آنچه مشخص است، این است که گز در شعاعی معین نزدیک دریا قرار دارد و رستم گز را از کنار دریا می‌برد و به جنگ اسفندیار می‌رود.

«درخت گز در شاهنامه نماد پیروزی آیین مهر بر آیین زرتشت است؛ به‌خصوص آنکه در پایان این ماجرا، سروسهی که نماد آیین بهی است، نگوئسار می‌شود» (23).

توتم:

«توتم یک حیوان مأكول و بی‌آزار یا جانوری خطرناک و مخوف است که با مجموع افراد گروه، رابطه‌ای مخصوص دارد و به ندرت

در اینجا با خاصیت دوگانه‌ی آب رز روبه‌رو می‌شویم؛ مانند دوگانگی سیمرغ، آب رز هم زندگی‌بخش است و هم مرگ‌آور. سیمرغ برای شکافتن پهلوی رودابه نیز در هنگام تولد رستم دستور می‌دهد که او را به آب رز بیهوش کنند. آب رز (شراب) در ادیان باستان مقدس بوده و زندگی‌بخش. حال چه شده است که در این داستان مرگ‌آور می‌گردد؟!!

رستم به سفارش سیمرغ، چوب را در شراب می‌پرورد و سپس آن را بر آتش راست می‌کند و نغز پیکانی بر او می‌نهد:

بر آتش مرین چوب را راست کن / ننگه کن یکی نغز پیکان کهن (3)

«آتش نماد اشته، نیروی راستی در مقابل نیروی دروغ است. هوشنگ پس از دست یافتن به آتش، دستور می‌دهد آن را نیایش کنند:

بگفتا فروغی است این ایزدی / پرستید باید گر بخردی (3) (18).

آتش از اشیاء، به معنی شادمانی و بخشنده‌تر و خوشی‌دهنده‌تر، که در رستنی‌ها (گیاهان) موجود است (18).

«نغز پیکان یعنی آنچه که در گذشته از پهلوانان باقی مانده، به جهت فرخ و مبارک بودن آن، می‌باید رستم بر سر چوب گز کند و به جنگ اسفندیار برود» (19).

آیا این کارها به خاطر این نبوده که از شدت عذابی که در انتظار رستم است، به خاطر خیانت به توتم کاسته شود و رستم به نوعی با تطهیر کردن توتم، تلاش در کم کردن پادافره خود داشته است؟ زیرا آتش نماد تطهیرکنندگی است که این معنی نمادین از شرق تا غرب گسترده است: «تطهیر با آتش در زمینه جهان اصغری» در آیین‌های سرسپردگی و زمینه جهان اکبری (اسطوره‌هایی که به تناوب تبدیل به طوفان و قحطی‌های عظیم یا آتش‌سوزی می‌شوند)، مکمل طهارت با آب است» (7). یکی از بهترین نمونه‌های تطهیر در شاهنامه که با آتش انجام می‌گیرد، گذر سیاوش

نیز یک رستنی یا یکی از نیروهای طبیعت (باران و آب) توتم قرار می‌گیرد» (24).

اما باید دانست که باید از کشتن یا صدمه رساندن به توتم خویش و از خوردن گوشت آن یا هر نوع استفاده‌ی دیگر خودداری کرد (24).

رستم قبل از جنگ با اسفندیار مشغول راز و نیاز می‌شود. حال چه شده است که این دعا را می‌کند:

به بادافره این گناهم مگیر / تویی آفریننده ماه و تیر (3)

آیا درخواست بخشش برای بادافره کشتن اسفندیار می‌کند یا بادافره بریدن توتم، یا هر دوی آن‌ها؟

اما رستم انگار این گناه را به تن می‌خرد و به توتم سیستان خیانت می‌ورزد و آن را می‌برد و برای جنگ با اسفندیار روپین‌تن آماده می‌گردد و ننگ بند را بر دستان خود نمی‌پذیرد.

او به هر دری می‌زند تا این جنگ رخ ندهد. حتی لابه‌های او نیز بر اسفندیار کارگر نمی‌افتد و رستم آماده جنگ می‌گردد و او تیر گز را در کمان می‌نهد و به سوی اسفندیار پرتاب می‌کند.

همان‌طور که گفته شد، گز توتم منطقه سیستان است و در وجود گیاهان یا حیوان توتمی، عنصری ترسناک است که در هیچ جسم ناسوتی نمی‌تواند داخل شود، مگر به بهای متلاشی کردن و نابود کردن آن (22).

و اینجاست که تنها عضو اسفندیار، چشمش، که زمینی و ناسوتی است، آسیب می‌بیند و همین عضو ناسوتی او را از پای درمی‌آورد و به سرزمین مردگان می‌فرستد. «در داستان مرگ اسفندیار دو موضوع قابل توجه است: یکی آنکه مرگ پهلوان به یکی از گیاهان بستگی داشت و دیگر آنکه از همه‌ی اعضای وی فقط یک عضو از سلاح جنگ آسیب می‌دید. نظیر این هر دو مطلب را در داستان‌های سایر ملل آریایی نیز می‌بینیم. مثلاً در حماسه‌ی ملی یونان، آخیلوس پهلوان را تنها با آسیب رساندن به مچ پا ممکن بود از پای درآورد و در میان اساطیر ملل شمالی اروپا، بالدر پهلوان

فقط با گیاه «گی» از میان رفت» (25). جالب اینجاست که اسفندیار به وسیله‌ی تیر گزی کشته می‌شود که یکی از ویژگی‌های آن این است که امراض چشم را درمان می‌کند.

«در حقیقت، اسفندیار تنها یک نقطه ضعف دارد و اگر جز این بود، شخصیت کاملی داشت که با خون دل برای آن رنج می‌کشد و همین (نقطه ضعف) هم (تسلط) سرنوشت مقدر را برای او محرز می‌کند» (26).

اسفندیار نیز که از چوب گز مجروح گشته، هنگامی که پشتون به نزد او می‌آید، شروع به زاری می‌کند، گله و شکایت می‌کند و تأکید می‌ورزد که رستم او را به مردی نکشته است و به وسیله نیرنگ کشته گشته و چوب گز گواهی بر این مدعاست:

به مردی مرا پور دستان نکشت / نگه کن به این گز که دارم به مشت

بدین چوب شد روزگارم به سر / ز سیمرخ و وز رستم چاره‌گر (3)

در بعضی متون مانند غرالسیر، زین‌الخبار، مجمل‌التواریخ، تاریخ گزیده، حبیب‌السیر و روضه‌الصفاه به کشته شدن اسفندیار به وسیله تیر گز اشاره شده است (4).

آیا اسفندیار می‌دانسته است که این گز، توتم است و رستم به توتم خیانت کرده و با خیانت، اسفندیار را از پای درآورده است؟ وقتی رستم سخنان اسفندیار را می‌شنود، دست تقدیر را در دست می‌گیرد و می‌گوید:

گر او را همی روز باز آمدی / مرا کار گز کی فراز آمدی (3)

و این باز از اهمیت گز و کارش خبر می‌دهد.

«بر ممنوعیت خوردن توتم، اغلب ممنوعیت کشتن یا اگر توتم گیاه باشد، چیدن و کندن آن هم افزوده می‌شود» (22).

رستم گز را می‌کند و به توتم خیانت می‌کند، اما پیروان توتم باید از کشتن (یا صدمه رساندن) به توتم خویش و از خوردن گوشت آن و یا هر نوع استفاده دیگری خودداری کنند (24).

ز تیر گز و بند داستان زال / همی مویه کردند بسیار سال (3)

#### نتیجه‌گیری

این داستان پر از رمز و راز، بر چوب گز تأکید ویژه‌ای دارد و این چوب گز است که گره از داستان رستم و اسفندیار می‌گشاید؛ شاید هم گره می‌افکند بر این تراژدی.

با توجه به آنچه ذکر شد، می‌توان گفت به احتمال قریب به یقین، گز توتوم منطقه‌ی سیستان باشد؛ سیستانی که مهرپرستند و در این داستان، رستم مهرپرست در برابر اسفندیار، پهلوان زرتشتی، قرار می‌گیرد و برای پیروزی بر او به توتوم خیانت می‌کند و گناه کسی که به توتوم خیانت کند، چیزی نیست جز مرگ.

رستم این گناه را به جان می‌خرد و پس از پایان جنگ و پیروزی بر اسفندیار، به خاطر گناه خیانت به توتوم و اهانت به آن، گرفتار عذاب تابو شده و کشته می‌شود و خانواده او نیز گرفتار عذاب می‌گردند.

این سزای کسی است که به توتوم (گز) منطقه‌ی سیستان خیانت کند.

#### مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

#### تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

#### EXTENDED ABSTRACT

The story of Rostam and Esfandiar is one of the most complex tragic episodes in Ferdowsi's *Shahnameh*, because it stages a confrontation between two figures who both appear justified within their own moral, religious, and heroic systems. The conflict is not merely a martial encounter between two champions, but a symbolic struggle involving religion, sovereignty, fate, taboo, and mythic

«یک فرد تا زمانی می‌تواند به زندگی آسوده و امن خود ادامه دهد که موجبات ناراحتی و خشم توتوم خود را فراهم نیاورده است. این کیفرها یا به صورت خودبه‌خود، یا از طرف خدایان و شیطان، و یا از طرف خود جامعه توتومی اعمال می‌شود» (20).

پس همان‌طور که اشاره شد، هر گونه بی‌حرمتی به توتوم تاوانی دارد که مخصوص کسی است که آن بی‌حرمتی را مرتکب شده و کسانی که به وی نزدیکند (22).

این چنین است که رستم پس از جنگ با اسفندیار رویین‌تن، به سبب خیانت به توتوم، به دست شغاد، برادر ناتنی خود، اسیر و کشته می‌شود. سپس بهمن به سیستان می‌تازد و قبیله رستم را به بند می‌کشد و مورد آزار قرار می‌دهد و شاید این اتفاق به سبب خیانت رستم دستان به توتوم باشد.

فرامرز این رخداد را چنین توصیف می‌کند:

چه آمد بر این نامور دودمان / که آید ز هر سو به ما بر زیان

به تاراج داده همه مرز خویش / نبینیم سرمایه‌ی ارز خویش (3)  
انگار رستم پایان تیره خود را خوب می‌فهمد و می‌داند که مجازات کسی که به توتوم خیانت کند چیست و از ته دل فریاد می‌زند:

همان است کز گز بهانه منم / وز این تیرگی در فسانه منم (3)

فردوسی نیز در ابیات پایانی، باز چوب گز و نیرنگ زال را در کنار هم می‌آورد تا به این دو مورد، به‌ویژه چوب گز، تأکید ویژه‌ای داشته باشد:

memory. Esfandiar enters the narrative as an invulnerable warrior and a defender of the Zoroastrian order, while Rostam represents an older heroic and possibly Mithraic tradition associated with Sistan. Their clash therefore exceeds personal rivalry and becomes a collision between two sacred worlds, two systems of legitimacy, and two forms of heroic obligation (1-3, 25). In this tragic structure, Rostam refuses the humiliation of bondage,

while Esfandiar remains bound to the command of Goshtasp and the mission of spreading the new faith. The result is an unavoidable conflict in which both resistance and obedience lead toward destruction. This tragic inevitability has led scholars to regard the episode as one of the highest tragic achievements of world epic, especially because Rostam knowingly moves toward a catastrophe that he tries, but ultimately fails, to avoid (1, 9).

A central premise of this study is that the tamarisk wood is not a secondary narrative device, but the symbolic core of the episode. Esfandiar is not defeated by ordinary force, nor by Rostam's usual heroic power, but by a tamarisk arrow revealed through the intervention of Simurgh. This detail is crucial because the tamarisk tree has deep symbolic, ritual, and mythological significance in the cultural imagination of Sistan. The tree appears as a plant associated with endurance, sacredness, fertility, and solar symbolism, and it may be interpreted as a regional totem whose violation produces severe consequences (5, 12, 21, 23). The article argues that Rostam's act of cutting the tamarisk branch and turning it into a weapon is therefore not a simple act of strategic preparation; rather, it constitutes a ritual violation of a sacred natural object. In ancient Iranian and comparative mythological traditions, trees and plants often function as sacred beings, sources of life, or symbols of renewal, and the harming of such beings can

acquire the force of sacrilege (6, 7, 13). From this perspective, the tamarisk arrow both saves Rostam from immediate defeat and initiates the process of his eventual punishment.

The figure of Simurgh intensifies this ambiguity. Simurgh is a healing, guiding, and supernatural being linked to the preservation of Zal's lineage, but in the Rostam and Esfandiar episode, Simurgh also becomes the revealer of the instrument of death. This duality reflects the broader symbolic complexity of the bird: it is associated with healing, sacred knowledge, and cosmic wisdom, yet from the viewpoint of the political and religious order represented by Esfandiar, its intervention may appear demonic or illicit (4, 10, 11). Simurgh's knowledge of both the "all-healing" tree and the death-bearing tamarisk suggests that the episode is structured around the coexistence of cure and destruction, renewal and catastrophe (9). The ritual preparation of the tamarisk arrow, including its treatment with wine and fire, further confirms that the act belongs to a symbolic and quasi-sacred order rather than to ordinary warfare. Fire functions as a purifying and truth-bearing element in Iranian mythic thought, while wine carries associations of sacred vitality and transformation (7, 18). The preparation of the arrow may therefore be read as an attempt to ritually regulate, purify, or mitigate the danger of violating a sacred totemic object.

The totemic interpretation is supported by broader anthropological and mythological

concepts of taboo. A totem may be an animal, plant, or natural force that maintains a special relation with a group; it must not be harmed, consumed, or profaned without consequences (20, 22, 24). If the tamarisk is understood as a sacred plant of Sistan, then Rostam's cutting of it becomes an act that violates the bond between the hero and the symbolic foundation of his own land. The text itself repeatedly emphasizes the tamarisk rather than treating it as a neutral object, and the phrase identifying "tamarisk-worshippers" suggests a remembered ritual layer in which the tree may have been connected to pre-Zoroastrian practices, especially solar or Mithraic forms of devotion (3, 5, 15). Comparative evidence also strengthens this interpretation, since sacred trees, plants of immortality, and vegetation symbols are widespread across ancient mythologies, including Iranian, Babylonian, Egyptian, and Sumerian traditions (7, 12). In this framework, the tamarisk is not merely the weapon that kills Esfandiar; it is the forbidden sacred object whose transformation into a weapon disturbs the moral and cosmic balance of the heroic world.

Esfandiar's death through the tamarisk arrow is also meaningful because his invulnerability is incomplete. Like other epic figures whose bodies contain one vulnerable point, Esfandiar is defeated through the eye, the one exposed and mortal point in his otherwise invulnerable body (4, 25, 26). The irony is intensified by the traditional association of tamarisk with the treatment of eye disease, making the very

plant that heals the eye the instrument that destroys Esfandiar through the eye (14). This paradox aligns with the larger symbolic logic of the story, in which healing and death, purity and violation, and sacredness and destruction are repeatedly interwoven. Esfandiar himself declares that Rostam has not killed him through manly combat, but through stratagem and the tamarisk wood, thereby drawing attention to the extraordinary and morally ambiguous nature of his death (3). The later devastation of Rostam's house, his death through Shaghad's treachery, and the suffering of his lineage under Bahman's attack can therefore be interpreted as the delayed punishment for violating the totemic order of Sistan (3, 16, 19). The tragic outcome is thus not limited to Esfandiar's death; it extends to the decline of Rostam's heroic world.

In conclusion, the present study interprets the tamarisk wood as the central symbolic element in the tragedy of Rostam and Esfandiar. The episode shows that Rostam's victory is achieved only through an act that carries the seeds of his own destruction. By cutting the tamarisk, preparing it as an arrow, and using it against Esfandiar, Rostam crosses the boundary between heroic necessity and sacred violation. The tamarisk, as the probable totem of Sistan, becomes both the means of victory and the cause of punishment. This reading explains why the narrative repeatedly returns to the tamarisk, why Esfandiar emphasizes the wood in the moment of death, and why Rostam later appears conscious of

the darkness that has entered his fate through this act. The tragedy is therefore not simply the story of a warrior killing another warrior; it is the story of a hero who preserves his honor by violating the sacred foundation of his own world. In this sense, the tamarisk does not merely resolve the conflict between Rostam and Esfandiar; it deepens the tragedy by linking Esfandiar's death, Rostam's downfall, and the suffering of Rostam's lineage within a single symbolic chain of transgression and retribution.

## References

1. Javanshir F. *Epic Justice*. 2nd ed. Tehran: Tudeh Party Publications; 1981.
2. Zarrinkoub A. *Namvarnameh*. 1st ed. Tehran: Sokhan; 2002.
3. Ferdowsi A. *Shahnameh*. 5th ed. Tehran: Qatreh; 2005.
4. Zaheri Abdvand A. *Esfandiar and Invulnerability*. 1st ed. Ahvaz: Mahziar; 1997.
5. Shamisa S, et al. *On Rostam and Esfandiar*. 1st ed: Academic Center for Education, Culture and Research; 1990.
6. Bahar M. *A Study in Iranian Myths*. 5th ed. Tehran: Agah; 2005.
7. Chevalier J. *Dictionary of Symbols*. 1st ed: Jeyhun Publications; 1999.
8. Gholizadeh K. *Dictionary of Iranian Myths Based on Pahlavi Texts*. 1st ed: Parseh Book Studies Publishing Company; 2008.
9. Meskoub S. *The Heroic Body and the Wise Soul*. 1st ed. Tehran: Tarh-e No; 1995.
10. Mokhtari M. *Manifestation of Conflict and Unity in the National Epic: The Myth of Zal*. 1st ed: Tous; 2000.
11. Mokhtari M. *Epic in National Mystery and Symbolism*. 2nd ed: Tous; 2000.
12. Pourkhaleghi Chatroodi M. *Symbols Associated with the Tree*. *Journal of the Faculty of Literature and Humanities, Ferdowsi University of Mashhad*. 1998:122-3.
13. Razi H. *The Magi Tradition: A Study of Iranian Religions*. 1st ed. Tehran: Sokhan; 2003.
14. Dekhoda AA. *Dekhoda Dictionary*. Tehran: University of Tehran; 1994.
15. Eslami Nodoushan MA. *The Secret of Invulnerability*. *Journal of the Faculty of Literature, University of Tehran*. 1970;19.
16. Amin A. *Totemism in the Shahnameh*. *Talaieh*. 1994(3).
17. Sohravardi Sa-D. *The Red Intellect*. Tehran: Moui; 1993.
18. Vaheddoust M. *The Representation of Fire and Its Reflection in Iranian Mythological and Epic Texts*. *Journal of Social Sciences and Humanities, University of Shiraz*. 2005;22(1).
19. Joveini A. *The Battle of Ideas in the Epic of Rostam and Esfandiar*. Tehran: University of Tehran; 1995.
20. Seif AM. *Totem in the Shahnameh*. Tehran: Sokhan; 1991.
21. Niloufari P. *The Gaz Tree in the Shahnameh*. *Hookht*. 1956;27(9).
22. Durkheim E. *The Elementary Forms of Religious Life*. 2nd ed. Tehran: Nashr-e Markaz; 2005.
23. Pourkhaleghi M. *The Tree of the Shahnameh*. 2nd ed. Mashhad: Astan Quds Razavi Publications; 2008.
24. Freud S, Khanji MA. *Totem and Taboo*. Tehran: Tahouri; 1979.
25. Safa Z. *Epic Poetry in Iran*. 4th ed. Tehran: Amir Kabir; 1984.
26. Kurogi Goryuji J, Dustkhah J. *A Study of the Shahnameh*. 1st ed: Zayandeh Rud; 1992.